

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۳۲ به تاریخ ۹۹/۱۱/۱۳

معنای متعدد بحث معرفه الله بالله و بیان طریقت انبیاء در معارف عقلی - اتمام حجت در جمیع درجات با نور وحی

معانی محتمله در بحث معرفه الله بالله

بحث در صحیحہ منصور بن حازم بود و در مورد این عبارت بحث می کردیم که فرمود: «عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَ أَكْرَمٌ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الْخَلْقُ يُعْرِفُونَ بِاللَّهِ قَالَ صَدَقْتَ^۱» و عرض شد که چند معنا در این جمله محتمل است. یک معنا این بود که معرفت، صنع خداست و مخلوقات ایجاد معرفت نمی کنند بلکه خداست که معرفت را اعطاء می کند. مخلوقات مُعِدَّات هستند و معرفت از جانب خدا افزایه می شود.

معنای دیگری که به این معنا نزدیک است و معنایی بهتر است این بود که کسی چیزی ندارد که بخواهد معرفت ایجاد کند. این بحث معدّات نیست بلکه مخلوق بما هو مخلوق چیزی ندارد که بخواهد معرفت ایجاد کند. بله اگر خداوند چیزی را آیه خودش قرار دهد می تواند طریق معرفه الله واقع شود.

معنای دیگری که ذکر شد این بود که مخلوق نمی تواند سبب معرفت شود زیرا با دیدن مخلوق، ما صفات مخلوق را می بینیم و خداوند متباین و غیرمسانخ با مخلوقات است لذا صفات مخلوقات قابل سرایت به خالق نیست. باید خدا خودش خود را معرفی کند.

معنای چهارمی هم که احتمال دادیم (که اوفق به ذیل روایت و مشابه مضمونی با روایت هشام بن حکم بود) این بود که خدا اجل و اکرم است از اینکه مخلوق دستش به معرفت او برسد و خودش باید راهی را برای معرفت باز کند که آن وحی است و اگر کسی وحی ندارد باید از رسل استفاده کند که در متن روایت همین نکته مورد توجه قرار گرفته است. شناخت خدا به خدا معنایش نفی رسول نیست بلکه یعنی بدون وحی شما دست تان به معرفت الهی نمی رسد.

^۱ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۶۹

مرحوم صدوق ذیل این باب «أنه عز و جل لا يعرف إلا به»^۲ چندین روایات قرار داده و بعد نظر خود را در جمع بندی معنایی این روایات ارائه می کند. ایشان فرموده: «قال مصنف هذا الكتاب القول الصواب في هذا الباب هو أن يقال عرفنا الله بالله لأننا إن عرفناه بعقولنا فهو عز و جل واهبها و إن عرفناه عز و جل بأنبيائه و رسله و حججه فهو عز و جل باعتهم و مرسلهم و متخذهم حججا و إن عرفناه بأنفسنا فهو عز و جل محدثها فبه عرفناه» ظاهر این بیان این است که ما خداوند را ولو از طریق مخلوقات باشد ولی از طریق خودش می شناسیم و معرفت خدا از جانب خود اوست. مخلوقات خودشان بما هو مخلوق امکان معرفت ایجاد کردن برای کسی ندارند. این خداست که از طریق وحی یا عقل یا شهود خود را معرفی کرده است.

بعد ایشان نکته ای را اضافه می کند: «وَقَدْ قَالَ الصَّادِقُ لَوْ لَا اللَّهُ مَا عُرِفْنَا وَلَوْ لَا نَحْنُ مَا عُرِفَ اللَّهُ. و معناه لو لا الحجج ما عرف الله حق معرفته و لو لا الله ما عرف الحجج» یعنی در روایات بیان شده است که البته عقل و شهود بدون دلالت انبیاء به معرفت الهی نمی رسند. وقتی که انوار وحی به عقل و قلب انسان بتابد معرفت عقلی و ایمانی^۳ رخ می دهد ولی اینکه فکر کنیم عقل و قلب انسان بدون انبیاء رویش می کند، این حرف تمامی نیست.^۴ این همان معنای چهارمی بود که در روایت ما احتمال دادیم که اجل و اکرم بودن خدا معنایش همین است که دست کسی به معرفت الهی (به جمیع شئون از اصل وجود تا معرفت به اسماء و صفات و...) نمی رسد الا اینکه از جانب خدا اتفاقی بیافتد و آیات و وحی نازل شود که در ادامه روایت همین معنا بیان شده است.

در واقع مرحوم صدوق ابتدا بیان کرده اند که معرفت را خدا ایجاد می کند و معرفت به خدا چه از طریق وحی یا عقل یا قلب، این به وسیله خدا حاصل می شود و اوست که خود را معرفی کرده است. بعد فرموده با توجه با روایات بدست

^۲ - التوحید (للسدوق)، ص: ۲۸۵

^۳ - استاد بیان می کردند که معرفت شهودی را باید به دیدن انوار الهی در پرتو ایمان تعریف کرد. در روایت فرمود: «عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا جَعْفَرٍ فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَيُّ شَيْءٍ تَعْبُدُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى قَالَ رَأَيْتُهُ قَالَ بَلْ لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْبُصَارِ وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ لَا يُعْرَفُ بِالْقِيَاسِ وَلَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ وَلَا يُشَبَّهُ بِالنَّاسِ مَوْصُوفٌ بِالْآيَاتِ مَعْرُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ لَا يَجُورُ فِي حُكْمِهِ ذَلِكَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قَالَ فَخَرَجَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يُجْعَلُ رِسَالَتُهُ» الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۹۷

^۴ - استاد اشاره فرمودند بلکه اگر معرفت از جنس ایمان و بستر آن باشد، این جز از طریق وحی در عالم نازل نشده است. در آیه شریفه فرمود: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» سوره مبارکه شوری آیه ۵۲. حقیقت ایمان و هدایت در همین وحی قرار داده شده و انسان ها در همه ساحت های وجودی خود از عقل و قلب و بقیه قوا اگر مومن می شوند، این نور وحی است که به قوای آنها تابیده است.

می‌آید ما هر معرفتی هم از خدا بدست می‌آوریم این به وساطت حجج الهی واقع می‌شود. در عین اینکه شناخت خود حجج به خدا واقع می‌شود و اوست که مسیری را برای شناخت حجج فراهم می‌کند، ولی در عین حال معرفت به خود خداوند هم از طریق حجج واقع می‌شود.

در ادامه ایشان مسئله «حی بن یقظان» را مطرح کرده است که فرض انسانی است که تنها در یک جای دور افتاده است و هیچ ارتباطی با حجج و مسیر هدایت الهی و اخبار آنها نداشته باشد، آیا چنین فردی به خدا دلالت می‌شود؟ ایشان فرموده اینطور نیست. «و قد سمعت بعض أهل الكلام يقول لو أن رجلاً ولد في فلاة من الأرض و لم ير أحداً يهديه و يرشده حتى كبر و عقل و نظر إلى السماء و الأرض لدله ذلك على أن لهما صانعا و محدثا فقلت إن هذا شيء لم يكن و هو إخبار بما لم يكن أن لو كان كيف كان يكون و لو كان ذلك لكان لا يكون ذلك الرجل إلا حجة الله تعالى ذكره على نفسه كما في الأنبياء منهم من بعث إلى نفسه و منهم من بعث إلى أهله و ولده و منهم من بعث إلى أهل محلته و منهم من بعث إلى أهل بلده و منهم من بعث إلى الناس كافة» خلاصه کسی بدون هدایت وحی، هدایت به معرفت الهی نمی‌شود و این ادعایی است بیهوده و چنین فرضی واقع نشده است.

بعد ایشان فرموده نفرمایید که جناب ابراهیم علیه السلام با همین رویت شمس و قمر و نجوم به رب العالمین رسیده است؛ زیرا جواب می‌دهیم که ایشان پیامبر الهی بوده است و این سیر در آفاق را از جانب خداوند داشته است و این شکل از استدلال را هم برای امت خودش بیان کرده است و در واقع استدلالی است که ایشان در نفوس زنده و ایجاد کرده است. در نهایت هم ایشان فرموده واقعاً اگر ما در معرفت الهی مستغنی بودیم چرا این همه آیات در مورد وجود خدا و اسماء و صفات او در قرآن ذکر شده است؟!

جمع بندی بحث در معرفة الله بالله

بنظر ما هم این فرمایش ایشان قابل دفاع و تمام است و ادله معرفة الله بالله نمی‌خواهد بگوید انبیاء در معرفت الهی واسطه نیستند بلکه می‌گویند از جناب خدا یک اتفاقی باید بیافتد و آیات خود را نازل کند و اصل این آیه الهی، حجج هستند و بقیه آیات هم در پرتو آنها آیه می‌شوند. عقل در مواجهه با آیات الهی است که شکوفا می‌شود و خودش به تنهایی راه به معرفت الهی ندارد.

اینکه می‌بینید فلاسفه مسلمان سعی می‌کنند با یک استدلال عقلی به ظاهر بی‌ارتباط به وحی، خدا را اثبات کنند، اینها حل کردن معما بعد از حل شدن آن توسط غیر است. اصل حرف هایی که در استدلال فلاسفه مسلمان هست از انبیاء گرفته شده است نه اینکه عقل مستقل خودش به اینها دلالت شده است. تازه با این همه تلاش انبیاء باز هم نیمی از دنیا

ملحد و کافر هستند و ابداً به خدا دلالت نشده اند. اینکه فرض کنیم انسان بدون انبیاء به خالق و صانع و بلکه به رب العالمین دلالت می شود، واقعاً حرف عجیبی است!

البته روشن است که مقصود از این حرف نقلی شدن، طریق اثبات خدا نیست. بحث این نیست که بگوییم چرا خدا اثبات می شود؟ چون انبیاء این را فرموده اند! اینکه دور روشنی دارد. بلکه بحث این است که نور انبیاء به عقل می خورد و عقل را شکوفا می کند. این تعالیم و تلاش انبیاء بوده است که این عقل شکوفا شده است و حالا برای اثبات خدا حرفی برای زدن دارد. «أَنَارَ فِي الْفِكْرَةِ مَعْقُولُهَا»^۵ نور وحی و حقیقت توحید از بالا نازل می شود و بدست انبیاء در عالم جاری می شود. هیچ حدی از حدود توحید نیست الا اینکه بدست آنها در عالم جاری شده است.^۶ بلکه فقط معرفت عقلی نیست و بالاتر معرفت شهودی و ایمانی شما با انبیاء عطا می شود، ولی اینها در سایه سیر با حجت الهی است. یعنی انبیاء الهی با هر قوه انسان متناسب با آن اتمام حجت می کنند.

در آیه نور هم همین مسئله اشاره شده است که همه هدایت انسان در پرتو نور الهی واقع می شود و این نور به انسان نمی رسد الا اینکه از دریچه مشکاتی که در عالم برای این نور قرار داده شده است. «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ» که این مشکاه در بعض روایات ما به وجود مقدس نبی اکرم معنا شده است. این نور تنزلی در عالم خواهد داشت تا به بیوت برسد؛ «فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»^۷ این بیوت در روایت به بیوت انبیاء معرفی شده است و اگر کسی به این بیت که محیط ولایت آنهاست راه پیدا کند، از این نور بهره مند می شود و هدایت می شود.

نیز در آیه شریفه که فرموده: «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا»^۸ معنایش همین است که قبل از بعث رسل حجت بر خلائق تمام نمی شود و می توانند بعداً اعتراض کنند که باب

^۵ - الإحتجاج على أهل اللجاج (الطبرسی)، ج ۱، ص: ۹۸

^۶ - استاد اشاره کردند به آیه شریفه: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» سوره مبارکه کهف آیه ۱۱۰. در این آیه شریفه همان حقیقت وحی و توحید که نازل شده است را بیان کرده است که بدست حضرت است و با تبعیت از وحی است که معرفت و توحید اعطاء می شود. در روایات این آیه به شرک در ولایت هم تاویل شده است که اگر سرپرستی حجج الهی مورد پذیرش واقع نشود، توحیدی واقع نمی شود. فرمود: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِهِ: إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ قَالَ يَعْنِي فِي الْخَلْقِ أَنَّهُ مِثْلُهُمْ مَخْلُوقٌ يُوحَى إِلَيَّ إِلَى قَوْلِهِ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا قَالَ لَا يَتَّخِذُ مَعَ وَلَايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ وَلَايَةَ غَيْرِهِمْ وَوَلَايَتُهُمُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ فَمَنْ أَشْرَكَ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ بِوَلَايَتِنَا وَكَفَرَ بِهَا وَجَحَدَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَقَّهُ وَوَلَايَتَهُ» تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۴۷

^۷ - سوره مبارکه نور آیه ۳۵ و ۳۶

^۸ - سوره مبارکه نساء آیه ۱۶۵

هدایت برای ما باز نشده است. این آیه فقط در مورد فروع فقہی نیست که بدون انبیاء حجت در آن ساحت تمام نمی‌شود، بلکه اصل معرفتی که باید حجت در آن تمام شود اثبات خالق و صانع و رب العالمین است. درحالی‌که طبق بیانی که عقل را در این ساحت، مستقل فرض می‌کنیم، معنایش اتمام حجت قبل از بعث رسل است. لذا روشن می‌شود که عقل و فطرت خودش به معرفت الهی نمی‌رسد الا اینکه بعث انبیاء بشود.

و بدانید اگر راه معرفت مستقل را باز کردید، فقط به اثبات اصل خالق بسنده نمی‌شود (کما اینکه در کلمات اهل معقول می‌بینید) و تا پیدا کردن صفات الهی و تصویر علم خدا و... جلو خواهد آمد. بلکه نسبت به عقل عملی هم همینطور است و اگر قبول کردیم که ما یک قوه دراکه مستقل از وحی در درک خوبی و بدی داریم، علم اخلاق بلکه سیاست منزل و اجتماع را هم برای شما تنظیم خواهد کرد. درحالی‌که همین روایت بیان می‌کند که برای رسیدن به رضا و سخط الهی ما نیاز وحی داریم. کسانی‌که عقل نظر و عمل را در سیر معرفتی خود، مستقل معنا می‌کنند، چیزی برای انبیاء هم باقی می‌گذارند؟! فقط می‌ماند یکسری احکام تعبدی بسیار خاص و دیگر معلوم نیست که نیاز به انبیاء برای چیست.

شاهد مهم در نیاز عقل به تعلیم و شکوفایی

عجیب این است که ادعا می‌شود که عقل برای رسیدن به حق و معرفت نیاز به وحی ندارد، ولی خود جریان فلسفه و حکمتِ مصطلح، یک دستگاه فکری و عقلی بزرگی ساخته اند و استدلال‌های خود را به بقیه آموزش می‌دهند. سوال این است که اگر عقل مستقل در درک است شما پس چه کار می‌کنید؟! اگر قبول دارید که عقل برای شکوفایی و رسیدن به معارف، نیاز به تعلیم دارد، چرا این معلم، انبیاء نباشند؟! اگر این حرف که خیلی حرف روشنی هم هست مورد قبول واقع شود، معنایش این است که در ساخت حکمت و فلسفه شما نیازمند به انبیاء و تعالیم آنها هستید؛ هرچند روشن است که جنس کار علمی و حرکت در اینجا مانند فقه نیست که تعبدی باشد ولی عقل باید بدنبال تولی به هدایت انبیاء باشد و این معنای تابع شدن فلسفه از وحی است.

بعضاً گفته می‌شود که استدلال‌های انبیاء هم نیاز به صغری و کبری دارد و این یعنی شما از یک ساختار عقلی استفاده می‌کنید. جواب این است که مگر ما منکر این هستیم که ساختار ذهنی انسان شکل خاصی دارد، لکن بحث در این است که این ذهن در اختیار یک فیلسوف اصاله الوجودی می‌افتد، شاگردان خود را مانند خود می‌کند؛ دست یک فیلسوف اصاله الماهوی می‌افتد، در طرف مقابل استدلال می‌کند و شاگردان او شبیه استاد می‌شوند الا شد و ندر. فیلسوف مادی هم شاگردان خود را با همین ذهن مادی‌گرا و ملحد می‌کند. این نشان می‌دهد که این یک ظرفیت ابتدایی است که قرار است مورد تعلیم قرار گیرد. و حتماً معلم توحید، انبیاء هستند.

البته روشن است که در تولی معرفتی انسان نسبت به انبیاء ما هیچ کدام معصوم نیستیم و به میزان تولی، انسان از معرفت توحید، بهره مند می شود. لذا این حرف معنایش، نفی تنوع در آراء و امکان خطا نیست. کما اینکه در دستگاه معقول مستقل هم تنوع و خطا هست. ولی بحث در این است که کدام مسیر برای ما حجت است و این خطای در فهم بر ما معذور دانسته شده است. اگر دستگاه فکری و تولی به امام در معقولات هم حجت باشد، اختلاف آن هم پذیرفته است ولی اگر روش حجت نباشد، تنوع و اختلاف باشد یا نباشد، حجت نیست. هرچند مساله ای در معقول نیست الا اینکه در آن اختلاف هست. از اصل اصالة الوجود و معانی که برای آن شده است تا فروعات و نتایج آن.

البته انصاف این است که فلاسفه و حکماء شیعه مانند مرحوم صدرا متعبد به وحی هستند و لذا عده ای به این بزرگواران اشکال کرده اند که اینها واقعاً فیلسوف نیستند بلکه متکلم هستند. علت همین است که دو کار در روش آنها موجود است؛ اول اینکه در اصول معرفتی خود متأثر از وحی هستند و هماهنگی دارند. در فروعات معرفت خود هم مخالفت قطعی با شریعت و معارف وحی را مراقبت می کنند. لکن عرض ما این است که این مقدار برای تولی به وحی کافی نیست و باید در منطق و در روش و محتوای کار عقلی، موافقت حداکثری با وحی، میزان قرار گیرد.

روایت سلمان فارسی در معرفت الهی

روایت مهمی در همین باب معرفة الله بالله در کتاب توحید صدوق هست که اشاره به آن در اینجا مناسب است. فرمود: «حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْفَارِسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو سَعِيدٍ النَّسَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصُّعْدِيُّ بِمَرَوْ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ الْحَكَمِ الْعَسْكَرِيُّ وَ أَخُوهُ مُعَاذُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ الْحَنْظَلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَاصِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ قَيْسٍ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الرُّمَانِيِّ عَنْ زَادَانَ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَذْكُرُ فِيهِ قُدُومَ الْجَائِلِيْقِ الْمَدِينَةَ مَعَ مَائَةٍ مِنَ النَّصَارَى وَ مَا سَأَلَ عَنْهُ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ أُرْسِدَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُ عَنْهَا وَ كَانَ فِيهَا سَأَلُهُ أَنْ قَالَ لَهُ أَخْبِرْنِي عَرَفْتُ اللَّهَ بِمُحَمَّدٍ أَمْ عَرَفْتُ مُحَمَّدًا بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مَا عَرَفْتُ اللَّهَ بِمُحَمَّدٍ وَ لَكِنْ عَرَفْتُ مُحَمَّدًا بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حِينَ خَلَقَهُ وَ أَحَدَتْ فِيهِ الْخُدُودُ مِنْ طُولٍ وَ عَرْضٍ فَعَرَفْتُ أَنَّهُ مُدَبَّرٌ مَصْنُوعٌ بِاسْتِدْلَالٍ وَ إلهَامٍ مِنْهُ وَ إِرَادَةٍ كَمَا أَلْهَمَ الْمَلَائِكَةَ طَاعَتَهُ وَ عَرَفَهُمْ نَفْسَهُ بِلَا شَيْبَةٍ وَ لَا كَيْفٍ»^۹

^۹ - التوحید (للسدوق)، ص: ۲۸۷

در این روایت راوی که عالم اهل کتاب است از امیرالمومنین سوال می کند که خدا را به محمد(ص) شناختی یا او را به خدا؟ امیرالمومنین جواب می دهند که او را به خدا شناختم. وقتی او را موجود محدود و دارای صفات مخلوق دیدم، این معرفت حاصل می شود که او مدبر و مصنوع است.

بعید نیست اینکه ذیل روایت فرموده به استدلال و الهام این معرفت حاصل می شود یعنی من از جانب خدا معرفتی دارم و در پرتو این معرفت است که این نگاه در عالم ایجاد می شود که حتی رسول را با ویژگی های مخلوق و مدبر می بینم. و الا کسی که این نگاه توحیدی را نداشته باشد، رسول را که می بیند این چنین معرفتی برای او حاصل نمی شود. ولو این رسول خودش اسم اعظم الهی باشد ولی آثار مخلوق بودن در او هست. این نگاه حضرت امیر است که آثار صنع الهی را در رسول می بیند. لذا کسی که چنین الهامی را ندارد، باید از دست کسی بگیرد که این الهام را دارد.

این جنس جوابی که حضرت داده اند یک حرف عقلی نیست که ما مستقل از وحی و انبیاء بتوانیم، یزنیم. لذا جاثلیق سراغ بقیه رفته است و کسی پاسخگوی سوالات او نبوده است و او را ارجاع به امیرالمومنین داده اند. این حرف حضرت در واقع تعلیم به ماست که یا خود حضرت به الهام از خدا دریافت کرده است و یا الهامی است که با رسول به ایشان منتقل شده است. لذا حضرت بیان می کنند که معرفت به خدا از جانب خود او در عالم منتشر می شود و بلکه شناخت رسول هم در پرتو همین وحی روشن می شود. والحمدلله...